

کبوتر دل

پایان گرفت عمر و از آن حاصلی نبود
جز داغ درد، نقش دگر بر دلی نبود

بیداد و ظلم هر چه کشیدیم از خودی است
با غیر دوست بر سر دل مشکلی نبود

گشتیم گرد شهر و بدیدیم گلرخان
در هیچ کوی چون تو خوش آب و گلی نبود

گویا شدم ز سلطنت بی ریای عشق
عشقی اگر نبود پریشان‌دلی نبود

گر آفتاب حسن تو هر جا نمی رسید
نقل تو نقل انجمن و محفلی نبود

بسپرده ام کبوتر دل را به دست تو
چون بهتر از کمند تو اش منزلی نبود

رفتیم بی نیاز ز خوان ستمگران
بر سفره‌ی زمانه‌ی چو ما مقبلی نبود

رضا شاپوریان
سه شنبه ۱۴ مای ۱۹۹۹